

ویژگی های گویشی در قوم گورکانی

قدرت الله گورکانی

در میان قوم کهکی [koheki] فقط چند طایفه و تیره به گویش گورکانی یا کرکونی [korrekooni] صحبت می کنند و بقیه تیره ها و بنکو [bonkoo] ها یا به زبان ترکی قشقایی، یا به فارسی عامیانه و روستایی شهرستان فیروزآباد تکلم می کنند، اگر چه بیشتر آنها معانی جملات و کلمات گورکانی را می دانند، اما از تکلم بدان عاجزند.

تیره های وابسته به گورکانی چون میر [mir] بووی [bowoy] کاظم زاری مهل دینی [mahledini] مصیم معصمی [masimmosomi] کولی زاری [koulizari] حسن شیخ [hasan six] گلکی [goleki] به گویش گورکانی تکلم می کنند و دیگر تیره ها به فارسی محلی. از ویژگی های این گویش آن است که مردم ایل کوهمره سرخی [تودان-جروق] که به کمره [komarre] معروفند و طایفه سرخی آنها همجوار با گلکی و گورکانی است تشابه زیادی در گویش با هم دارند، اگر چه وابستگی نژادی و فرهنگی با گورکانی ندارند ولی تفاوت های اساسی در کلمات و افعال با هم دارند. از سووی گویش لاری نیز اندکی شباهت با گورکانی دارد، اگر چه بیشتر شباهت گویش قوم گورکانی با مردم دشتستان پوشهر است که به دلیل دوری از هم، تفاوت هایی در گویش هر کدام، راه یافته است و اگر چه در میان تیره های گورکانی نیز تفاوت های در

زبان فارسی، زبان رسمی و ادبی ایران، میراث مشترک همه ایرانیان و یکی از عوامل مهم وحدت ملی ما است. این زبان، دنباله فارسی میانه (پهلوی)، و فارسی باستان و از زبان قوم پارس سرچشمه گرفته است.

زبان فارسی تنها زبانی است که در پهنه ایران بزرگ، ادبیات وسیع و طراز اول به وجود آورده و در همه لهجه های ایرانی به استثنای لهجه آسی - در قسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی - و نیز لهجه کومزاری - در شبه جزیره عمان - تأثیر قوی کرده و در بسیاری از نواحی، بخصوص نواحی شرقی ایران، جایگزین لهجه ها و زبانهای دیگر ایران شده است.

مردم غالباً دو اصطلاح «لهجه» و «گویش» را به اشتباه به جای هم به کار می برند، در حالی که از نظر علمی بین این دو، مرزهای مشخصی وجود دارد.

«لهجه» شکلی از زبان است که از نظر تلفظی - و نه واژگانی و دستوری - متفاوت و متمایز است، در حالیکه:

«گویش» نماد عینی زبان است که در گفتار به کار می رود و در حقیقت، شکل های متفاوت و گونه های یک زبان است.

در هر زبان، چهار نوع گویش اساسی وجود دارد که عبارتند از:

گویش های جغرافیایی / گویش های اجتماعی / گویش های تاریخی / و «گویش معیار» تعداد گویش های معاصر ایران را محققین تا ۲۰۰۰ تخمین زده اند که با گسترش وسایل ارتباط جمعی، بسیاری از آنها در حال عقب نشینی و از بین رفتن اند.

در مقاله ای که پیش رو دارید، نویسنده، گویش های قوم گورکانی، ویژگی های دستوری و برخی افعال و معادل آنها در زبان را مورد بررسی قرار داده است.

نکته در خور یادآوری اینکه «قوم گورکانی» در منطقه و استان فارس جمعیتی کمتر شناخته شده اند که دارای آداب و رسوم ویژه اند. برخی از محققین این قوم را از بازماندگان تیمور و بعضی نیز آنان را تیره ای از «گورکانلو» از ایل بزرگ جلالی کرد می دانند. در گویش قوم گورکانی، واژه های فراوان پهلوی، اوستایی، سانسکریت و... وجود دارد.

گوش با هم دارند، برای مثال: تیره مهل دینی در صرف فعل مسده [mesade]= گرفته ام، خریده ام، امسده [omsade] به کار می برند و فعل امر: بیه [bebe]= بیا، (بب) [bobo] صرف می کنند و تفاوت های جزئی دیگر. در این گویش ملی و اصیل، که به دلیل محصور بودن در میان کوههای سر به فلک کشیده و از طرفی دوری از دواج هایی با دیگر قبیله ها و فرهنگ ها در دهه های گذشته و پایبند شدید مردم به حفظ فرهنگ و رسوم قومی خود، سبب ماندگاری این گویش در میان مردم قوم گردیده است. اما در سال های اخیر که گرایش مردم به شهر و اجتماعات و تمدن شهری زیاد شده، کم کم این گویش کم رنگ شده و کلمات فارسی جای آن را گرفته و چه بسیارند خانواده هایی که از صحبت کردن با فرزندان شان به گویش مادری خودداری می کنند تا آنجا که بسیاری از جوانان قوم قادر بدان تکلم نیستند، و یا تسلط کافی ندارند در میان عبارات و کلمات رایج در میان مردم، به صدها واژه باستانی، پهلوی و هندی باستان برمی خوریم که جای شگفتی دارد.

از عبارات و جملات عربی اثری دیده نمی شود، چنانچه شبه جمله ای دینی دیده شود، چنان تغییر و سایش یافته که شباهتی به عربی ندارد، مانند: وی نسبی [woynabsi]= وانفسا، استخرول لا [astaxorella]= استغفرالله. با وجود قرن ها همجواری و همزیستی با عشایر ترک زبان قشقایی، چندان واژه و عبارتی از ترکی در گویش قوم گورکانی دیده نمی شود، اگر واژه یا کلمه ای در گویش ترک های منطقه دیده شود که در قوم گورکانی نیز کاربرد دارد، به طور یقین ریشه و اصل واژه گورکانی است نه ترکی، زیرا در زبان ترک های طوایف دیگر دیده نمی شود: مانند شاهاز [shahaz]= به معنی زن زبان باز و حریف و فریبکار است، زیرا در عشایر ترک زبان، کاربرد این واژه به معنای اصلی خود، بز ماده و قوی هیکل گویند که به جای پازن [pazan]= زنگ به گردنش می آویزند و جلودار گله است، یام فرتی [yamferti]= حرف بیهوده و دور از ذهن و... اما واژه هایی پرتقالی، اسپانیولی و انگلیسی، کم و بیش در گویش قوم دیده و شنیده می شود! مانند: تیارت [tiyart]= تئاتر، رست [rest]= ردیف، گالش [gales]= استکان و...

وجود هزاران واژه باستانی، پهلوی، اوستایی و سانسکریت در این گویش، بیانگر غنای فرهنگی این قوم اصیل و دیرپاست که به موقع برخی از آنها ذکر خواهد شد. یکی دیگر از ویژگی های این گویش، نداشتن حرف (ژ) [z] در واژه ها و کلمات روزمره است و به جای آن اغلب حرف (ج) [j] دیده می شود، مانند: جانار [jannar]= ژاندارم، جاله [jale]= ژاله... از مهمترین ویژگی این گویش، سایش و

□ قوم گورکانی گرچه از نظر زبان و فرهنگ و اعتقادات شباهتی با دیگر اقوام نداشت ولی به دلایلی، از جمله توجه و احترامی که خوانین قشقایی به بزرگان و ریش سفیدان این قوم مبذول می داشتند و مناصبی چون، کدخدایی ده ها روستای منطقه را به بزرگان گورکانی می بخشیدند و مالیاتی از مردم این قوم مطالبه نمی کردند و به دفعات از حمایت و جانبازی و دلاوری جنگجویان گورکانی در مواقع ضروری بهره مند شده بودند.

تخفیف بیش از حد، واژه ها و کلمات است که گاه چندین حرف از یک واژه حذف می شود و در عین سادگی به کار برده می شود و از واژه های غلیظ و سنگینی که با تلفظ حروف عربی در فارسی است، اثری دیده نمی شود و به سادگی گفته می شود! در پاره ای از واژه ها، برخی از حروف حذف می شود که می توان تخفیف نامید: بانگ- بنگ [bong]، شکم- کم [kom]، دزدی- دزی [dozzi]، بمان- بمان [beman]، بستن- بسن [bassan]، ستاندن- سدن [sadan]، چشم- چش [ces]، دست- دس [das]، بود- بی [bi]، انگار- انگا [enga]، بازو- بی [boy]، اگر حرف [z] در آخر کلمه باشد حذف می شود: باز- وا [wa]، روز- رو [roo]، بینداز- بندا [benda]، در پاره ای از واژه ها ترتیب حروف به هم می خورد: سفره- سرف [sorfe]، کفر- کرف [korf]، پرهیز- پهریز [pariz].

اگر واژه ای با حرف [ب] آغاز شود به حرف [و- w] تغییر می یابد: باز- واز [waz]، بردار- وردا [warda]، برشته کن- وابرشن [wabersan]، بمان- وامن [waman]، بازرسی- وارسی [waresi]، بستن- وس [woso]، حرف (او- ou) در وسط کلمه به [ای- ei] تبدیل می شود: لوله- لیله [lile]، مو آلود- میدالو [midaloo].

نشانه جمع بستن کلمات در گویش گورکانی [لو- loo]، و [یل- yal] است. زن- زنیلو [zaneyloo]، خانه- خونیلو [xooneyloo]، بز- بزیلو [bozeyloo]، بچه- بچیل [beceyal]،

برادران کاکایل [kakayal]، نان- نون- نونیلو [nooneyloo]، در معدود واژه هایی نیز حرف (ل) نشانه جمع اسم می شود: مرد- مرد- مردل [merdal]، زن- زنل [zanal]... ضمایر شخصی جدا: م [mo]، ت [to]، هی [hey]، ما، مایل [mayal]، شمایل [somayal]، هی شو [heysoo]... و ضمایر متصل: ام [om]، ات [et]، اش [es]، مو [moo]، تو [too]، شو [soo] و...

اشارات: این- ان [eno]، آن- اون [owno]، اینها- انال [enalo]، یا اینال [inalo]، آنها- اونال [ounalo]، ضمایر مشترک: خودم- خم [xom]، خودت- خت [xot]، خودش- خش [xos]، خودمان- خمو [xomoo]، خودتان- ختو [xotoo]، خودشان- خشو [xosoo].

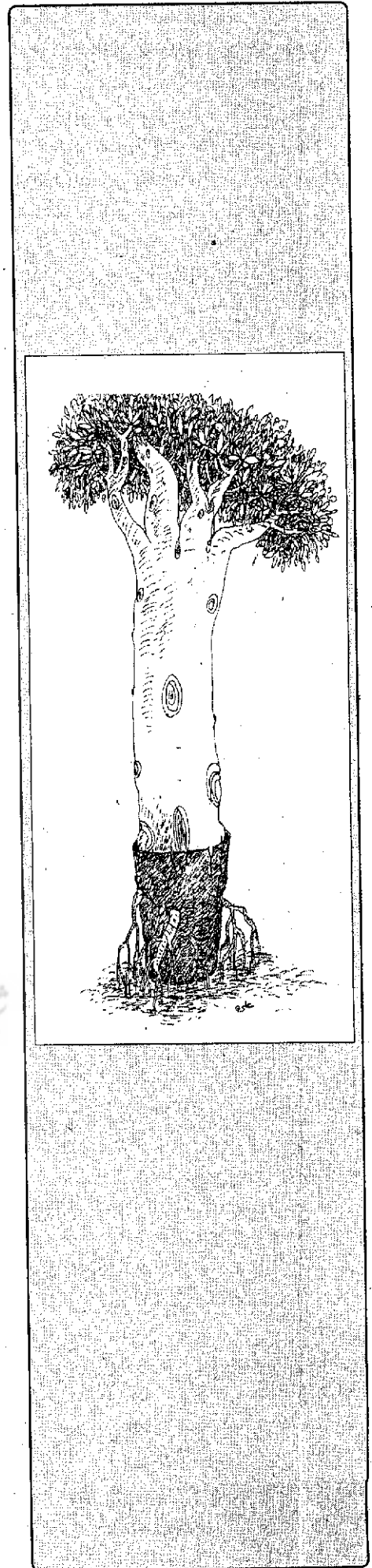
اسم جمع: گله- گل [gal]= دسته های پرند یا گرگ، خوشه انگور- پرگ [porg]، بر- بر [bor]= صدها گوسفند و بز جلاب [jallab]= صدها رأس بز و میش کوهی، جمنا- [jamanna]= انجمن، لشگر- [lasgar]= اردو [ordoo] دسته های نظامی، واج- [ن- ne] پسوند زمان ساز است: (پارن- [parne]= پارسال- [دشن dosne]= دیشب) دگن [degine]= دیروز، (پیرارنه)- [pirarne]= دو سال قبل، پری گی ن- [parigine]= دوروز قبل. از آنجا که گویش گورکانی ریشه در زبان و فرهنگ کهن ایران دارد، در کاربرد واژگان فارسی به گویش قومی، تغییرات و تبدیلاتی رخ می دهد، مانند: حرف (ر) [R] به ل [L] تبدیل می شود: برگ- بلبگ [balg]، بکار- بکال [bokal]، سلب سرو [salb]، دو حرف (او- ou، با ای- ei) به هم تبدیل می شوند: مو- می [mi]، رو- ری [ri]، تو- تی [ti]، کدو- کدی [kodi]، حرف (گ) [g]، اگر آخرین حرف واژه باشد، و نیز مصدری باشد به حرف (ی) [ye] تبدیل می شود: تشنگی- تشنی [tesney]، خستگی- خسی [xassey]، یا برعکس: جوی- جوگ [jo g]، بویی- بوگی [boogey]، در مواردی دو حرف خ [x] و غ [y] جای هم را می گیرند: سوراخ- سیلاغ [silay] یا سیلا [sila] مرغ- مرخ [morx]. در مواردی نیز (د) [D] و (ت) [T] به جای هم می نشینند: کتری- کدری [kedri]، باید- بیت [boyat]، کود- کوت [koot] و در بسیاری از کلمات (الف) به (واو) تبدیل می شود: بابا- بووا [bowa]، ناودان- نودون [nodoon]، تب- تو [to]، بوریا- بریو [boryou]. دو حرف [واو و ب] به جای هم می نشینند: سبز- سوز [souz]، آب- او [ou]، آبراهه- اور [oure]، خواب- خو [xou]، شب- شو [sou]، باب- باو [baw]، بیر- بو [bewe]، آبستن- اوسن [ousan]، لب- لو [lou]، برچین- ورچی [warci]، باز- واز [waz]، بلیس- والیس [walis]، بمان- وامن [waman]، بردار- وردا [warda]، دو حرف (ق-)

[modawat]، (مکیدن-ملکندن [melkondan]،
 (...[sarkoft]، (سرکوفت-سیرکفت [sarkoft]،
 (شماقت-شماکت [somatak]، (هیزم-هیمه
 [hime] (پباله-پیل [peyle]، (غریبو-غرغو
 [YerYuo]، (گیلاس-گالش [gales]
 (همسایه-همساده [hamsade]، (شکمو-کمین
 [komin]، (پرهیز-پهریز [pahriz] یا [pariz]
 (برشته شده-واپرسی [wabersi]، (دیگر-دی
 (...[diye] (واژه‌هایی ساده وجود دارد که نوعی
 جناس خط‌اند و معانی متعددی دارند: (کر [ker]
 ۱- غار، ۲- پنهان کردن، ۳- چین و چروک
 صورت، ۴- چین‌های شلوار)، (کر [kor] ۱-
 کوتاه، ۲- بز گوش کوتاه، ۳- گودال کوچک آب،
 (کر [kar]=ناشوا)، (بر [bor]=۱- گله‌ای بز میش،
 ۲- درهم کردن ورق ۳- سن بز و قوچ ۴- روشن
 کردن) (بر [bar] ۱- کنار، ۲- به روی، ۳- بز آماده
 جفت‌گیری)، و ده‌ها واژه دیگر چون سر-سر-
 سرو.

در پاره‌ای از کلمات و عبارات، واژه‌های
 مرکب گونه مترادفی دیده می‌شود که به تنهایی
 بی‌معنایند ولی در ترکیب، کلمات جدید و
 معناداری می‌سازند: (پرپیت [paro pit]-کندن
 پره‌های مرغ)، (گیفیلی [gifili] آردی که آب زده‌اند
 برای مرغها)، (لخت لیش [loxtolis]-برهنه و
 بدلباس و فقیر)، (تماززو [tamarzoo]-آرزو به دل
 مانده)، (موج سیل - شترک [sotorak]، (و
 اگرخیدن [wakorxidan] چو شیدن آب در کتری و
 بخار شدن آن)، (هجویه [hojiwe] یا [hojibe]
 بخش کردن کلمه، هجابندی واژه)، (هارتپورت
 [hartopurt] سروصدا کردن برای ترساندن و تهدید
 کسی، ...). نکته دیگر در گویش قوم، استفاده از
 واژه‌هایی است که در امر کشاورزی و دامداری به
 کار می‌رود که در دیگر فرهنگ‌ها کاربردی ندارد،
 این که چگونه به وجود آمده‌اند و وجه تسمیه آنها چه
 بوده، معلوم نیست: در گذشته که هر فرد دام‌های
 فراوان داشت، برای تقسیم کردن آن نیازی به شماره
 کردن نداشت. از این رو برای تقسیم آنها فردی،
 چوبی یک متری را که پرخ [perx] نامیده می‌شد
 بالای سر خود می‌چرخاند و در وسط دام‌ها
 می‌انداخت، هر جا که چوب فرود می‌آمد مرز دو
 دسته از دام‌ها بود! دیگر این که اصطلاحات و
 واژه‌های فراوانی که برای نامگذاری دام و محل و
 وسایل زندگی انتخاب کرده بودند، یا در زمینه،
 کشاورزی که اساس تقسیمات آب و زمین، گاو،
 بندگاو، لنگ، بود که هر کدام مقداری زمین را شامل
 می‌شد! در زندگی قوم دام‌نقش اساسی داشته است
 و از این رو از جانورانی چون سگ، گرگ، روباه،
 اسب، خر، قاطر، گاو به کرات سخن به میان
 می‌آید، در ضرب‌المثل‌ها، غالباً نام حیواناتی

□ وجود هزاران واژه باستانی،
 پهلوی، اوستایی و سانسکریت در
 گویش گورکانی، بیانگر غنای
 فرهنگی این قوم اصیل و دیرپاست
 که به موقع برخی از آنها ذکر
 خواهد شد. یکی دیگر از ویژگی‌های
 این گویش، نداشتن حرف (ژ) [z]
 در واژه‌ها و کلمات روزمره است و
 به جای آن اغلب حرف (ج) [z]
 دیده می‌شود.

(q و (خ-x) به جای هم می‌آیند: وقت-وخت
 [waxt]، (ملخ-ملق [malaq]، (فرسخ-فرسق
 [farsaq]. حرف عین (y) به (h-ه) تبدیل می‌شود:
 دعا-داها [daha] دعوا-دهوا [dahwa]، دعوت-
 دعوت [dahwat].... دو حرف (m-م و n-ن) به
 جای هم می‌آیند: سنبه-سمه [some] دنبال-دمال
 [dommal] انبر-امر [ammor] پنبه-پمه
 [pamme]. گاهی حرف گ (g) به جای ج (j)
 می‌نشیند: جاندار-گندار [gendar] یا گنار
 [rennar]، پنچ-پگ [pag]. در کلمات زیادی حرف
 (د، D) حذف می‌شود: گندم-گنم [gannom]،
 هندوانه-هنونه [hennoone] وامانده-وامنه
 [wamonne]، بینداز-بندا [benda]، بنا [benna].
 در کلماتی حروف (k و گ) به هم تبدیل
 می‌شوند: گنجشک-بنجشک [benjesk]، (اکراه-
 اگر [egra]. بسیاری از واژه‌های ساده و بسیط با
 حرکتی تغییر معنا می‌دهد: (مل [mol]=گردن)،
 (مل [mel]=مو)، (مل [mal]=گاو ماده آماده
 جفت‌گیری)، (مر [mor]=گرد، کروی)، (مر
 [mer]=آب را بدون وقفه نوشیدن)، (مز [mar]=
 توانایی حامله شدن)، (گر [ger]=بهانه کودکانه،
 ایرادی در کار)، (گر [gor]=زبان آتش)، (گر
 [gar]=بیماری پوستی دام)، (گر [gor]=انار
 نارسیده....). برخی واژه‌های فارسی قدیمی با اندک
 تغییری در ساخت در این گویش با همان معنا و
 کاربرد رواج دارد، و هزاران واژه را در بر می‌گیرد:
 (مرزنگ [merzeng]، (مداوا-مدووات



وجود دارد، در خرافات و باورهای قوم نیز جانوران نقش اساسی دارند که در جای خود بیان می شود. همان طور که بیان شد اساس گویش قوم گورکانی بر سادگی و تخفیف واژه ها استوار است و افعال، بیشتر به صورت غایب و به صیغه مجهول بیان می شود، اگر سخن برای تربیت و ارشاد باشد، جملات مجهول بیشتر دیده می شوند، هرچه خانواده ها از اجتماعات شهری دورتر باشند، کاربرد واژگان و جملات اصیل تر بیشتر است، برعکس هرچه خانواده ای سالیان بیشتری در روستا و شهرزیسته اند، کلمات فارسی جای واژگان قدیمی و قومی را گرفته و کمتر از واژه های قومی استفاده می کنند که خود بلایی در محو این گویش ملی و قومی شده است، زیرا خانواده هایی دیده می شوند که به دلیل مشکلاتی از جمله، بیگانه بودن همسر خانواده، سبب شده که فرزندان خانواده به کلی از تکلم و پی بردن به معانی گویش قومی محرومند و نیاز به مترجم و معناکننده عبارات دارند. گرچه هنوز بسیاری از جوانان قوم سعی در حفظ فرهنگ و گویش محلی و قومی خود دارند و از تکلم به گویش قومی احساس غرور و افتخار می کنند.

نکته دیگر در میان این گویش، آن است که اگر چه مردمان کوهمره و اردکان، دشتستان، لار تشابهاتی با گویش گورکانی دارند، اما در بحث افعال و بسیاری از واژگان رایج، تفاوت هایی اساسی دارند، به گونه ای که بسیاری مفهوم و معنا و کاربرد این جملات و افعال را نمی دانند. زیرا از نظر ساختمان افعال و جایگاه بن ماضی یا مضارع و شناسه و افعال کمکی، هیچ یک از گویش های دیگر همانند گویش گورکانی نیست. بسیاری از واژگان رایج در گویش گورکانی، ریشه در فرهنگ و زبان فارسی باستانی و پهلوی ساسانی دارد که ضروری است در علم زبان شناسی این مبحث را دنبال کرد.

از دیگر نکات در خور توجه در گویش قوم گورکانی، تبدیل حرف (ک) ke فارسی به حرف (گ-ge) در گویش مردمان این قوم است: (یک- [yeg])، (تک-تگ [tag])، (نمک-نمگ [namag])، (بیگ-بگ [bag])، (تکیه-تگه [tagge])، (ساک-ساگ [sag])، (مهک-مهگ [mag])، (خوک-خیگ [xig])، (دانک-دنگ [dong])، (سفیدک-سفیدگ [safidag]) و ده ها واژه دیگر. و در پاره ای از کلمات فارسی که به گویش این قوم درمی آیند، حرف (ک) به (ق) تغییر می یابد: (قورباغه) - بق [baq]، (کلاغ-قلا [gala])، (جلبک-جلبق [jolbaq])،

غارغور: [ya royoor])، (اقبال= اغبال [eybal]). اگرچه در اکثریت عبارات و واژگان در گویش قوم، قاعده سایش حروف و تخفیف، اعمال می شود و در هر واژه تعدادی از حروف را حذف می کنند ولی برخی از کلمات فارسی در این گویش از حروف بیشتری برخوردارند و به معنای فارسی آن واژه اند:

مکیدن- مل کنند [melkondan] یا مل کنن [melkonnan]، (کلب- کل پندن [kolpondan]= (طرفی فلزی که بدنه اش را بکوبند) (در گل مالیده شدن- (گل پلیت [gel pelit]) - (شب سیاه- شوسهون [so sohoon]) (در افرادی که غایبند ولی درباره آنها سخن به میان می آید به آخر آن اسامی حرف (ou- ow) اضافه می شود، مانند: (زن- زنو [zanoo])، (مرد- مردو [merdoo])، (خانه- خونو [xoonow]) (بچه- بچو [becow]).

همانطور که گفته شد اساس زندگی عشیره ای بردام استوار است، از این رو دام نقش عمده ای در گویش واژه ها و مثل ها و باورهای قومی دارد! و در ضرب المثل ها و باورها عبارتی نیست که سخنی از دام و منافع آن در آن دیده نشود، در جای مناسب به این موضوع می پردازیم!

مردمان قوم تاکنون واحدها و مقادیر و اوزانی دارند که در زندگی روزمره از آنها استفاده می شود، مثلاً واحد وزن (من man) است که دارای اجزاء و اضعاغی چون: (یگ من [yagman])، (نیمن [niman]) (چارک [carak]= ۱/۴ من) ... و قه [waqqe] - (نصف چارک)، نی وقه [niwaqqe] - (۱/۴ چارک)، (نمی [nemmey] ۱/۸ چارک)، (سنه مزار [sonmezar] - ۱/۱۶ چارک) (سرسر [saresar] = مقابل، برابر) (درره [dorraha] = دو برابر) (سره [sorraha] = سه برابر) (سبک [soyak] - ۱/۳)، (چاریک [caryak] = ۱/۴)، (سچارگ [socarag] = سه چارک)، (سوقه [sowaqqe] = ۳/۴ چارک).

واحد تقسیم دام ها: ۱- برخ [perx] - چوبی ۱ متری که در وسط دام ها پرت می شود و مبنای تقسیم بود. ۲- بر [bor] به هر ۸۰۰ رأس دام یک بر [bor] گفته می شد. ۳- کی جم [kijom] = نوعی قرعه کشی که ابتدا محصول را به بخش های مساوی تقسیم کرده، برای این که کسی مشکوک نشود. یا ناراحتی پیش نیاید، کودک یا فردی را می گویند رویت بر گردان و چشم را ببند، وقتی گفتیم: [kijom] نام یکی از شرکاء را بگو، و به این ترتیب کسی ناراحت نمی شود. ۴- قره [qore] همان

گویش قوم گورکانی را می توان بازمانده و ادامه دهنده، زبان های باستانی و کهن ایران دانست و بنابه شواهد متعدد قواعد زبان های باستانی را در گویش امروزین مردمان این قوم پراکنده در اطراف فیروز آباد، شیراز، کوار میمند و فراسیند به روشنی دید.

صرف صیغه هایی از، مصدر آمدن «اندن andan»

ضمیر	آوانگاری	معادل فارسی
میم	meyom	می آیم
می	meyey	می آبی
می یا	miya	می آید
میم	Meyem	می آیم
می	mey	می آید
مین	meyen	می آیند
دارم میم	darom meyom	دارم می آیم
داری می	darey meyey	داری می آبی
دارمی یا	dare miya	دارد می آید
داریم میم	darim meym	داریم می آیم
داری می	dari mey	دارید می آید
دارن مین	daren meyen	دارند می آیند
امبی میبندم	ombi miyandom	داشتن می آمدم
ادبی می بندی	edbi miyandey	داشتی می آمدی
اش بی می یمه	esbi miyeme	داشت می آمدی
موبی می بندیم	moobi miyandim	داشتیم می آمدیم
توبی می بندی	toobi miyandj	داشتید می آمدید
شوبی می بندن	soobi miyandi	داشتند می آمدند

مک - مکیدن - مق [meq].

و در برخی واژه ها حرف (ق) به (غ) تبدیل می شود:

(قالی-غالی [yali])، (قوری-غوری [yoori])، (تقدیر-تغدیر [taydir]) قر = غر = yor - قرزند، مقطوع النسل، (آقا-آغا [aya])، (قال و قیل-

قرعه کشی است. ۵- پشک [pesk] = شبیه مورد (۳) است. ۶- واحد تقسیم یک قطعه زمین کشاورزی کرزه [korae] = معادل کرت یا قسمتی که دور آن را با خاک از دیگری جدا کرده باشند!

۷- برای اندازه گیری از مقیاس های مدر [medr] که دو نیم گز [gaz] = از آرنج تا نوک انگشت فردی معمول را نیم گز، گویند گز یا یگ گز [yaggaz] معادل تقریبی متر است، چارک و وقه هم در این مورد کاربرد داشته است. ۸- چنگ شیر [cengesir] = قطعه چوبی کوتاه برای اندازه گیری مقداری شیر خانواده ها در مواقعی که شیر دام ها کم می شود!

همان گونه که قبلاً ذکر شد در این گویش اصیل، حرف (ژ-ز) کاربردی ندارد و اگر واژه ای فارسی بیگانه که این حرف را دارد، وارد این گویش شود، به حرف (ج-ج) تغییر می یابد، مانند: (ارژن-ارجین [arjin]) (آژیر-آجیر [ajir])، (منیزه-منیجه [menije])، (ژنده-چنده [jende])، (رژه-رجه [reje]).

در باره ای از کلمات به تناسب دو حرف (گ) و (غ) جای یکدیگر را می گیرند:

(تگرگ-تفرگ [tayarg])، (غوره-گوره [gore]) دو حرف (ق) و (غ) هم جای یکدیگر را در برخی از کلمات می گیرند: (نقد-نغد [noyd])، (نقل-نغل [noy l])، (قر-غر [yer])، جملات ارشادی و پندآموز بیشتر به صورت ابهام و کنایه ایراد می شود تا به شخصیت مخاطب آسیبی نرساند و مایه آبرو ریزی نشود، از آنجا که تماس و زندگی همیشگی قوم گورکانی با، دام و جانوران بوده، این امر سبب شده در هر عبارتی از نام آنها استفاده شود، تا هم ساده باشد و هم گیرنده مطلب به روشنی پیام را درک نماید، ذکر صدها مثل و باور و اصطلاحات قومی بیانگر همین موضوع است مانند: (کل به کل کردن [Kolabekola kerdan]) - (کلاه به کلاه کردن) = برای دادن بدهی، از این بگیرند و به دیگری بدهند (دمدار- [domdar] دارای دم، چموش، بی ادب، کارداندن [kardandan] = کار آمدن- مردن، ماری مارداره [mardare] mardare

[marey] = (مهره مار دارد). همه فن حریف است، نمی چمندن [nanijomondan] = گهواره را تکان دادن، کسی را بزرگ کردن و خوب شناختن، مارمیزک [marmeyzak] = مانند ماری لاغر و تکیده، چاله رف [ca Le rof] = چاله، جاروب کن،

□ با وجود قرن ها همجواری و همزیستی با عشایر ترک زبان قشقایی، چندان واژه و عبارتی از ترکی در گویش قوم گورکانی دیده نمی شود، اگر واژه یا کلمه ای در گویش ترک های منطقه دیده شود که در قوم گورکانی نیز کاربرد دارد، به طور یقین ریشه و اصل واژه گورکانی است نه ترکی.

برخی افعال و ضمیرهای گویشی قوم گورکانی انواع ضمیر

ضمیر	آوانگاری	معادل فارسی
خم	xom	خودم
خت	xot	خودت
خش	xos	خودش
خمو	Xo moo	خودمان
ختو	Xo too	خودتان
خشو	Xo soo	خودشان
م	mo	من
ت	To	تو
هی	hey	او
مایل	mayal	ما
شمایل	somayal	شما
هیشو	Hey soo	ایشان
سیم-سی م	Sim-simo	برایم
سیت-سی ت	Sit-sito	برایت
سیش-سی هی	Sis-sihey	برایش
سیمو-سی ما	Simoo-sima	برایمان
سیتو-سی تو	Sitoo-sitoo	برایتان
سیشو-سی هی شو	Sisoo-siheysoo	برایشان
ان	eno	این
اون	ouno	آن
انال	enalo	اینها
اونال	ou nalo	آنها
ای یل	ei yal	اینطرف
اوول	ou wal	آنطرف
ای یلل	Ei yalal	اینطرف ها
اوولل	Ou walal	آنطرف ها

فرد چاپلوس، متملق، کاربرد حروف و واژگان توابع و صوت گونه که به تنهایی معنایی ندارد ولی با ترکیب با واژه معنی دار، ترکیبی تازه را می سازد، مانند: تپ تیل [tapo til] = کوچک و ریز، چک چیل [cakocil] = لب و دهان، مت موس

[metomoos] = بو کشیدن تملق، چک فر [cakofer] = به سرعت و تند، پست پوس [pato poos] = پوست کندن، جم جیل [jomojil] = تکان خوردن، حرکت، پس پن [paso pana] = مخفیانه، پنهانی، دس پل [daso pel] = توانایی- مهارت در کاری، تک پک [tako pok] = سکنه، مرگ ناگهانی، در این گویش از تلفظ حروف ثقیل عربی اثری دیده نمی شود و با ساده ترین آوا، حروف را به زبان می آورند و سادگی کلام از مهمترین ویژگی گویش است. اگر واژه ای یکی از حروف ۶ گانه، عربی رایج در فارسی را دارا باشد، به ساده ترین روش تلفظ بیان می شود و هرگز در ادای حرف به سختی نمی افتند. علاوه بر سایش حروف در این گویش، تخفیف نیز در باره بسیاری از واژگان رعایت می شود، مانند: ر = [ra] = راه، = [ko] = که، چ = [ca] = چاه، گ = [ga] = گاه، خ = [XO] = خود، رو = [raro] = راه رفته، ام = [amo] = از من، مک = [mek] = مک زدن، مکیدن، واری = [wari] = وارونه، چی = [Cey] = چای، خو = [xo] = خواب، خت = [xot] = خودت، وادا = [wada] = باازدار، وامنه = [wamonne] = وامانده، خاسن = [xasan] = خواستن، نشانه تصغیر و تحبیب در این گویش با حرف (ک) نشان داده می شود، اگر، (ک) جز ساختمان واژه نباشد، مانند: دیدک = [didak] = روزنه کوچک دیدن، بادمک = [badomak] = ورم کوچکی که کنار دندان پیدا شود، خورک = [xorak] = دودکش بالای بام که کوچک است، بالک = [balak] = تاقچه کوچک، کورک = [korak] = ۱- نوعی عمل که از زنبور کوچکتر است و عمل آن هم کمتر است، ۲- نوعی ورم چرکی در زیر بغل، سرک = [sarak] = سرکشیدن به جایی به صورت ناتمام، زونک = [zonak] = ۱- زبان کوچک، ۲- زبان را در آوردن نه تمام، ... و در بسیاری از واژه ها (ک) جزء واژه می باشد و ارتباطی به موضوع فوق ندارد، مانند: بال شورک = [balsewerrak] = مرغی که به دلیل بیماری یا خیس شدن یا شکسته شدن بال، با بالی آویزان حرکت می کند، برک = [barak] = به کنار هدف (دزدی) رسیدن، قدکشک = [qadqasak] = خمیازه، ای نه منک = [oynemanak] = مسخره بازی، دم دماک = [domdomak] = دم جنبانک، پرند ای است. چنان که بیان شد حروف عربی رایج در فارسی عموماً در

این گویش، تلفظ و کاربرد ندارد، از جمله حرف (ع) را بیشتر حرف (آ) نمایندگی می کند: عمو- آمو [amoo]، عمه= آمه [ame]، عمر- امر [omr] و... و تبدیل حرف (ص) به حرف (س) بیشتر تغییر و صورت می دهد: صابون- سبین [sabin]، صحرا- سرآ [sara]... برخی کلمات نیز همانند فارسی تلفظ و کاربرد دارند، مانند: برنج، استکان، دفتر، کاغذ، کتاب... در کاربرد ساختمان افعال فارسی قاعده آن است که ابتدا بن فعل و سپس شناسه را می آورند، ولی در این گویش بر عکس می شود، ابتدا شناسه می آورند و پس از آن بن فعل را می آورند: خوردم- ام خا [omxa]، خورده ام- ام خارده [omxarde] خورده بودم- ام خارسا [omxarsa]. به طوری که در صفحات قبل درباره ویژگی های گویشی قوم گورکانی (کهکی) بیان شد، این لهجه را می توان بازمانده و ادامه دهنده، زبان های باستانی و کهن ایران دانست و بنابه شواهد متعدد قواعد زبان های باستانی را در گویش

امروزی مردم این قوم پراکنده در اطراف فیروزآباد، شیراز، کوار، میمند و فرابند به روشنی دید، زیرا در دهه های گذشته که مناطق مختلف کشور بر اساس ملوک الطوائفی و خان خانی اداره می شد. این قوم هم گرچه از نظر زبان و فرهنگ و اعتقادات شباهتی با دیگر اقوام نداشت ولی به دلایلی، از جمله توجه و احترامی که خوانین قشقایی

به بزرگان و ریش سفیدان این قوم میبذول می داشتند و مناصبی چون، کدخدایی ده ها روستای منطقه را به بزرگان گورکانی می بخشیدند و مالیاتی از مردم این قوم مطالبه نمی کردند و به دفعات از حمایت و جانبازی و دلآوری جنگجویان گورکانی در مواقع ضروری بهره مند شده بودند و از طرفی گورکانی ها در برابر فارسی زبان ها و روستاییان و بومیان محلی حمایت و احترام در خور شأن قبیله را نمی دیدند. از این رو این قوم با دهها تیره و بنکو در زیر گروه ایل قشقایی در تقسیمات اداری کشور درآمده بود و در برابر پنج طایفه بزرگ کشکولی، فارسیمدان، عمله شش بلوکی و دره شوری، با نام خرده بطوائف شناخته می شد، همانطور که بیان شد با وجود دهه ها همزیستی با عشایر و دیگر بومیان از نظر

صرف افعال ماضی و مضارع از مصدر آمدن «اندن» andan

ضمیر	آوانگاری	معادل فارسی
اندم	andom	آمدم
اندی	Andy	آمدی
اومه	ame	آمد
اندیم	Andim	آمدیم
اندی	Andi	آمدید
آندن	Anden	آمدند
مین دم	Miyan dom	می آمدم
می یندی	Miyan dey	می آمدی
می یمه	Miyeme	می آمد
می یندیم	Miyandim	می آمدیم
می یندی	Miyandi	می آمدید
می یندن	Miyan den	می آمدند
اندسم- انسم	Andesom-ansom	آمده ام
اندسی- انسی	Andesey-ansey	آمده ای
انده- انده	Ande	آمده است
اندسیم- انسیم	Andesim-ansim	آمده ایم
اندسی- انسی	Andesi-ansi	آمده اید
اندسن- انسن	Andesen-ansen	آمده اند

فرهنگ و باورها از کسی چیزی به عاریت نگرفته اند و از هر نظر دارای فرهنگی غنی و بی نیاز از دیگر فرهنگ هاست. لغات ترکی در این گویش دیده نمی شود، اگر چه زبان دوم بسیاری از مردم قوم، ترکی است، از عربی، الفاظ و عباراتی در گویش قوم راه نیافته چنانچه به ضرورت نیازهای دینی پیش

صرف صیغه های ماضی و مضارع از مصدر آمدن «اندن» andan

ضمیر	آوانگاری	معادل فارسی
اندسدم	Ande sadom	آمده بودم
اندسدی	Ande sadey	آمده بودی
اندسا	Ande sa	آمده بود
اندسدم	Ande sadim	آمده بودیم
اندسدی	Ande sadi	آمده بودید
اندسندن	Ande sadden	آمده بودند
اندهیم	Ande bom	آمده باشیم
انده بی	Ande bey	آمده باشید
انده بو	Ande boo	آمده باشد
انده بیم	Ande bim	آمده باشیم
انده بی	Ande bi	آمده باشید
انده بن	Ande ben	آمده باشند
بیم	beyom	بیایم
بی بی	beyey	بیایید
بی یا	biya	بیایید
بیم	beym	بیایم
بی	Bey	بیایید
بین	beyen	بیایند

آید یا عباراتی را به کار برده باشند آنچنان سایش خورده و تغییر شکل و ساختمان داده که هرگز به عربی شباهتی ندارد، ولی با وجود محصور بودن در کوه های سر به فلک کشیده و به دور از اجتماعات شهری، صدها واژه پرتقالی، انگلیسی و روسی در این گویش خود دارد... که به برخی از آنها اشاره شد و اکثر آن واژه ها در بخش واژه نامه آورده شده است. همان گونه که ذکر شد این گویش را می توان بازمانده زبان های ایران باستان و پهلوی ساسانی نامید و وجود هزاران واژه بیانگر این ادعاست، مانند:

ان این (eno) = سانسکریت / واشکفتن = (was koftan) باز شدن شکوفه = پهلوی ساسانی / خر = خاکستر داغ (xor) = اوستایی / گمیز = بوی ادرار (gomiz) = پهلوی ساسانی / (پاد- پای تو pad) = پهلوی، پارت = سال قبل (pame) = اوستایی، پهلوی، پاشنه = ته پا (pasne) = پهلوی ساسانی اوستایی، پن = پنهان (pana) = پهلوی، اشکانی / تور = شغال (toora) = اوستایی، پهلوی، داغی = داغ (dayi) = پهلوی ساسانی، اوستایی / خش = سرحال (xos) = پهلوی، پازنداوستا، لو = لب (lo) = پهلوی، فارسی باستان پازند، ستوه = خسته (sotooh) = پهلوی اشکانی، پازند، سرت = برف ریزه، سرما (sort) = اوستایی، پهلوی، دختن = دوختن لباس، شیر دوشی (doxtan) = هندی باستان، دار = درخت (dar) =

هندی، اوستایی، تاودیا، گلی = گلو، حنجر (goli) = اوستایی، سانسکریت، لاتین / کرد = لرز (larz) = پهلوی، مانوی، کردی، رشک = تخم شپش (resk) = هندی، باستان، سانسکریت / جووال = کیسه و گونی پنبه ای بزرگ (Joowal) = طبری کردی، پهلوی ساسانی، داستون = داستان (dasetoon) = پهلوی، اوستایی، ساسانی، دیر = ضدزود (dir) = پهلوی ساسانی، ایرانی باستانی، لاف = بلوف (laf) = سانسکریت باستانی، وخشه = عطسه (waxse) = پهلوی ساسانی، اوستایی، خوسیدن = خوابیدن (sidan) = xo. = پهلوی ساسانی / سامون = حدومرز، سامانی (Samun) = پهلوی ساسانی / مشک = مشک آب (mask) = سعدی، پهلوی و صدها واژه دیگر...